

کاراست وسیلهٔ سعادت

یک روز بموسم بهاران
ابر سیاهی پدید گردید
زنبور عسل ز جور باران
چون کرد در آن مکان درنگی
پرواز کنان رسید آنجا
زنبور و را چون نزد خود دید
هرگاه که ایستاد باران
گفتا که درین هوای آزاد
بنشینم بر گل قشنگی
بنگر که چه گفت کبت عاقل
هرگاه که ایستاد باران
من پیشه خویش پیش گیرم
زیرا که ترقی است از کار
آنکو بره طلب برد رنج
خواریست نصیب قوم کاهل
گر هوش و خرد ترا بود یار
در کار باهتام میکوش
بدبختی تو از آسمان نیست
بدبختی تو ز پستی تست
با غفلت و کاهلی مشو یار
کاراست وسیلهٔ سعادت

کبکی سوی باغ رفت شادان
بارید بشدت و خروشید
در شاخ درخت گشت پنهان
پروانه کوچک قشنگی
بنشست و بیارمید آنجا
بامهر تمام ازو پرسید
زینجا بکجا روی بگوهان
هر سوی برم بخاطری شاد
لذت نبرم زبوی و رنگی
شیرین سخنی که میبرد دل :
خورشید نمود روی رخشان
دنباله کار خویش گیرم
از کار برند سود بسیار
زان رنج بدست آورد گنج
عزت گردد ز سعی حاصل
این پند نکو ز دست مگذار
وز طالع بد منال و مخروش
در طالع بد ترا زیان نیست
وز سستی و خود پرستی تست
با کار بساز و کام بردار
سستی است که آورد شقاوت

عبدالعظیم قریب